

بسم الله الرحمن الرحیم

قد هذه تحفة الملوک فی السیر والسلوک



هذه
تحفة الملوك في السير
والسلوك من مؤلفات فريد
عصره وعلامة دهره السيد الكامل في
الحكمة النظرية والعملية صاحب النفس القدسية
الملكوتية المطلع على السر المكتوم
مولانا الملقب ببحر العلوم
قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

المثواني انست نارا لعلي اتيكم منها بخبر او جذوة
من النار لعلكم تصطلون بطرق عديده از سيد بشر و
نذير رسل مرويست كه من اخلص لله اربعين صباحا
ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه عبارت حديث
اگر چه مختلف وارد شده معانی متحد است خود بعیان دیده
ایم و بجان دانسته ایم که این مرحله شریفه از مراحل عدد را خاصیتی است

خاص

خاص و تاثیری است مخصوص در ظهور سعه ادراک و تتمیم ملکات
در طی منازل و قطع مراحل و منازل راه اگر چه بسیار است ولکن
در هر منزلی مقصدی است و مراحل اگر چه بیشمار باشد چون
١ بهر مرحله داخل شدی اتمام عالمی است تخمیر طینت آدم
ابو البشر بید قدرت الهیه در چهل صباح اتمام یافت
و خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا و در عالمی از
عوالم سبعه آدمی را طی کرد و بروایتی چند سال جبه آدم
در میان مکه و مدینه افتاده بود و باران رحمت الهی بران
٢ می بارید تا بدین عدد قابل تعلق روح گردید شد و میقات
موسی بن عمران در اربعین لیله تمام شد و قوم او بعد از اربعین
٣ سنه از تیه خلاص شدند خاتم الانبیاء محمد (ص) را بعد از
چهل سال که نخبه تمام نوع خلقت است نوبت نبوت رسید
زمان مسافرت عالم دنیا و غایت ظهور سعه ادراک
٤ و نهایت

تکمیل درین عالم در چهل سال است چنانچه وارد است که عقل انسان
در چهل سالگی بقدر استعداد هر کس کمال بپذیرد واز بدو دخول
او درین عالم در نمو است تا نهایت سالگی و ده سال هم بدن او
درین عالم واقف است چون چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت
تمام است و ابتدای حرکت بعالم آخرت است و هر روز و هر سال
جزوی از آن بار سفر آخرت میبندد و ازین عالم رحلت میکند
قوهٔ او سال بسال در کاهیدن است و نور بصر و سمع در نقصان
قوای مادیه در انحطاط و بدن در ذبول چه مدت سفر و لقمه
او درین عالم در چهل سال تمام شد و ازینست که وارد شده
من بلغ اربعین ولم یاخذ العصا فقد عصی چه عصی
علامهٔ سفر است و مسافر را برداشتن عصا مندوب است چون
چهل سال تمام شد هنگام سفر است و تا وی عصا مهیا
شدن از برای سفر آخرت است و جمع کردن خود را از برای رحلت

ذبل بمعنی ذبلت ... از قوت ... حلیه ودیعه لطافت منه 5

انحطاط بمعنی النزول و ... از ... منه

و هر که عصا بر ندارد از قبل سفر غافل است و همچنانکه مدت تکمیل جسمیت
درین سن است همچنین مرتبهٔ سعادت با تفاوت و ازین جهت است
6 که در حدیث وارد است بر روی هر که در چهل سالگی سفید نشده شیطان
روی او را مسح میکند و میگوید بابی وجه لا یفلح ابدا
7 و میگوید نام تو در صحیفهٔ جهنمیان ثبت شد و آنچه در اخبار وارد
شده که هر که کوری را تا چهل قدم بکشد و راه نماید بهشت او را
واجب بود مراد از ظاهر آن کور است و تا وی کور بصیرت است
پیش از از اتمام شدن چهل قدم از مرتبهٔ استعداد تعقلیه
داخل نشده اگر چه قریب بزرگ باشد پس اگر ره کسی باز
بحالت اولی عود کند خسران و گناهی مرتب با تمام
چهل است پس این چه مرحلی بازگشت شود و همچنین در حدیث
8 وارد است که از چهار جهت خانهٔ هر کس تا چهل خانه همسایه
چون این چهل تمام شد گویا از عالم هم جدا گشته و تا وی

ان در مناسبت و جوار از جهات قوای اربع است که عقلیه و
وهمیه و شهویه و غضبیه و هر که جهتی حتی از مراحل قوای دیگری را
نشده از عالم او خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند پس اگر جوار
و مناسبت در قوه عقلیه ملکیه است بزبان حال با یکدیگر
بهن بقال در وصف حال نه که اجارتنا انا غریبان ههنا
و کل غریب للغریب نسیب و اگر بهم است در قوای شیطانیه
و سبعیه و بهیمیه است بیکدیگر با این زبان یار متماسند
اجارتنا ان الخطوب کثیرة و انی مقیم ما اقام عسیب
و با جمله خاصیت اربعین در ظهور فعلیت و بروز استعداد
و قوه و حصول ملکه امریست مصرح به در آیات و اخبار
و مجرب اهل باطن و اسرار و از اینست که در حدیث شریف
حصول آثار خلوص را که منبع حکمت است و معرفت
درین مرحله منحصر گرفته اند و شک نیست که هر کس تحصیل

که بقیه همت این منازل چهل گانه را طی کند بعد از آنکه استعداد
خلوص را آورد سبزه چشمه معرفت از زمین قلبش جوشیدن آغاز
کند و این منازل چهل گانه در عالم خلوص و اخلاص واضح و معقود
منتهای این منازل عالم است فوق عالم مخلصین و این عالم
ابیت عند ربی لیطعمنی و یسقینی است چه نزول انوار معارف
و علوم حقیقیه بغیر مشابهت است و از اینست هم در حدیث معراج
ضیافت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله الطاهرین بشیر و برنج تعبیر
شده چه شیر درین عالم بمنزله علوم حقه است در عالم مجردات
و از این جهت شیر در خواب تعبیر بعلم میشود پس سالک این
منازل در وقتی بمقصد و منزل میرسد که سیر او در عالم
خلوص باشد نه آنکه بخواهد درین منازل تحصیل اخلاص
کند چه فرموده اند و من اخلص لله اربعین صباحا
پس هر که درین چهل منزل خلوص حاصل باشد شبیه است به

این منازل عالم خلوص است نه آنکه هرچه در معرفت گشوده بشود یا
در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند تا بعد از طی اینها داخل عالم
خلوص گردد پس در عالم این حدیث را تا حد برده است
از چند چیز اول معرفت دعا به مقصد که عالم ظهور
ینابیع حکمت است چه تا کسی اجمالاً مقصد را تصور نکند
دامن طلب از دست بمیان نمی زند دویم دخول بعالم
خلوص و معرفت آن سیم سیر در منازل پیش از عالم
خلوص تا بعد از طی اینها داخل در عالم خلوص گردد آنرا در معرفت
که اشاره شده بان بقوله صلی الله علیه و آله ظهرت ینابیع الحکمة
من قلبه میگوئیم که مقصد عالم جان لبریه است که
بسا نی اسرار لقاء بمعبود خوانند و ظهور عیون حکمت که
علوم حقیقیه است اشاره بان است چه علوم حقیقیه و
معارف حقه روزی نفوس قدسیه است که از جانب

رب ایشان بایشان میرسد و رزق ایشان از برای احیاء است که
بل احیاء عند ربهم یرزقون و واصل بآن عالم جامع مراتب
کمالیه است غیر محصوره که از آنجمله جهت تجرد کامل بقدر استعداد و
امکان بوده باشد چه مادیت با حجاب ایشان مجتمع نگردد
و مادیت و جسمیت از عالم کون است و هر کونی را فسادی تابع
است کل شیء هالک الا وجهه و هر چیزی را وجهی است
که بواسطه ان مواجه دیگران میشود و بان ایشان ظهور تجلی
میکنند پس وجه هر کسی مظهر اوست پس هر چیزی بنحوی مظاهر
صفات و اسماء الهیه را هست ولوا از جمله لوازم است و کسبی
از نفوس کامله را اگرچه وصفی نشده از علوم و معارف میسر لکن
رشحه و قطره از عین الحکمة برایشان مترشح گشته و ینبوع حکمت
ایشان بمبدء جمیع فیوضات و جمیع کمالات است پس
زان جمله مراتب علیه ان عالم مظهر انوار الهیه است

که بوار و هلاک را بنص آیه قرآن مجید در آن راه نیست
و از جمله ان مراتب لحاظ کلیه است بقدر استعداد از اسمائیه
بعوالم الهیه چه حکمت علم حقیقی مبرا از شوائب شک است
و حجاب مران بدون لحاظ کلیه صورت نه بندد و نتیجه این لحاظ
اطلاع بر نهی و مستقبلات است و تصرف در مواد کائنات چه
محیط را غایت تسلط بر محاط علیه حاصل است با هر کس مر صاحب
و در هر کار حاضر مگر آنچه اشتغال بتدبیر مانع گردد و حصول
تمامت این مراتب بعد از ترک تدبیر بدن میباشد
و سایر درجات و فیوضات این عالم بیحد و بی نهایت
غیر متناهیست لکن عالم خلوص و اخلاص پس بدان که خلوص
و اخلاص بر دو قسم است اول خلوص دین و طاعت
از برای خدا دوم خلوص خود از برای او و اشاره
باول است قوله سبحانه لیعبدوا الله مخلصین له الدین

معروفین

واین

و این قسم اول مبادی درجات ایمان است و بر هر کس تحصیل آن لازم است
و عبادت بدون آن فاسد و یکی از مقربات و صعب اقسام دویم
است و بدویم اشاره است قوله سبحانه الا عباد الله
المخلصین چه خلوص را از برای خود بنده ثابت فرموده و در اول
خلوص را از برای دین ثابت کرده و بنده را خالص کننده
آن قرار داده و همچنین اشاره بقسم دویم است من اخلص
لله الخ یعنی خود خالص شود لکن بصیغه فاعل ایراد میشود و
ثانی بصیغه مفعول ادا میشود و این قسم از خلوص مرتبه نهایت
در این مرتبه اسلام و ایمان میرسد و مؤید من عنده الله
و منظور بانظار الطاف ربانیه و متوجه حقیقی نیست
مگر صاحب یقین و مادامیکه سالک باین عالم پا
نگذارد دین او از خوار شرک پاک و مستخلص نشود و
ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون و نص

کتاب به سه منصب اوّلاً از برای صاحب آن مرتبه ثابت است
اوّل آنکه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارغ است
فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصين چه این طایفه بتوسط
عبور بر قیامت انفسیه حساب خود را پس داده اند پس حاجت
محاسبه دیگر ندارند دوم آنکه آنچه از معارف و ثواب بکسی
عطا میشود در مقابل عمل و کردار اوست مگر این صنف از بنده
که کرامات و الطاف با ایشان ورای طور عمل و پاداش
کردار است و ما تجزون الا ما کنتم تعملون الا عباد الله
المخلصين سیم و این مرتبه ایست عظیم و مقامی است کریم
و در آن اشاره بمقامات رفیعه و مناصب منیعه است و
آن آنست که ایشان را مرتبه و منصب پرستش و
ثنا کردن الهی بآنچه سزاوار آن ذات مقدس است که
سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصين

یعنی

یعنی ایشان میتوانند ثنای الهی را بآنچه سزاوار بارگاه اوست بجا آورند
و صفات کبریائی را بشناسند و عجب مرتبه بلندیست و نهایت
منصب ممکن تا ینابیع حکمتهای خداوند بر طینت زمین دل
ظاهر نگردد بنده این جرعه را نتواند چشید و باطن مرآت
ممکنات را نگنجد و دیده در مملکت وجوب و لاهوت
نگشاید باین مرتبه نتوانند رسید آری تا کشور امکان را
در ننوردیده با رابطه عند ربهم نتوانند گذشت
که لباس حیاتی لایق آیه ثابت و در کنف پروردگار حاضر
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
احیاء عند ربهم یرزقون و رزق ایشان هم رزق
معلوم است که در حق مخلصین فرموده اند اولئک
لهم رزق معلوم و فرق فی سببیت آیه اشاره بحسن
مرتبه است و این طرز رزق متحد است و قرین کون عند ربهم است

خوش

که عبارت قربت که حقیقت ولایت مصدر و از صدر شجرهٔ نبوت
انا و علی من شجرة واحدة و نبوت متفرع از این است و متولد
از آن بلکه آن نور است و این شعاع و آن مدور است و این عکس
و آن عین است و این اثر چه ولی مخاطب اقبل است و نبی
مخاطب ادبر بعد از اقبل پس نبوت بی ولایت صورت
نبندد و ولایت بدون نبوت نشود و از این است
که در حق منصبین وارد شد که لیس بینهم و بین ان ینظروا
الی ربهم الا رداء الکبریاء و خاتم الانبیاء صلی الله
علیه و آله فرموده رایت ربی عز و جل لیس بینی و
بینه حجاب الا من یاقوت البیضاء فی روضة
خضراء هر دو یک حجاب بیش نیست اگر
چه در حجاب هم تفاوت باشد و در این بشارتی است
عظیم که منصبین شرف جوار سید المرسلین صلی الله علیه و آله مشرفند

دان

علامت فوق عالم ولایت مقربین چه حضرت سید المرسلین در خبر ... سید اهل
رایت الرب قال بینی و بینه سبعون حجابا من نور
لو دنوت واحدا لاحترقت و همه این در حق منصبین نتوان
بیان کرد که عبارت از آن قاصر و افهام خلق غیر منصبین از فهم آن
قال رب العزة اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری
یعنی لا یعرف عوالمهم و درجاتهم چنانکه دانستی و وصول
این عالم موقوف بقتل فی سبیل الله است پس هر که در
راه خدا کشته شود داخل عالم خصوص ... گردد و کشته شدن
عبارت از قطع علاقه روح از بدن پس روح از روح
همچنانکه مرکب است عبارت از انقطاع آن و قطع علاقه
بر دو گونه است یکی بتیغ ظاهر و دیگری بسیف باطن منفصل
در هر دو حیات است ولکن در لغت قاتل لشکر کفر و سلطان
و در ثانی خنجر رحمت و ایمان است مورد سیف در هر حق

واحد است و در ارکان عالم طبیعت است ولکن یکی ماهر بسیف بران
ملوم و مستحق عقاب و دیگری باین وسط مرحوم و مثاب
انما الاعمال بالنیات چون قتل فی سبیل الله بسیف ظاهر
مثالی است منزل از قتل بسیف باطن همچنانکه ذکر آن میشود
پس ظاهر مراد از قتل فی سبیل الله هر جا که در مصحف الهی
ذکر میشود قتل بسیف ظاهر است و باطن آن قتل بسیف
باطن است و باطن باطنش قتل بسیف باطن باطن که
این مرحله دیگر است که اشاره شود بآن و از این است که
مبدء هر دو قتل را در کتاب کریم بجهد و جهاد تعبیر فرموده
انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم
فی سبیل الله والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا و حضرت رسول (ص) فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الاکبر اصغر مثال و نمونه اکبر است و هر حکمی هست

در برای هر دو ثابت است و همچنانکه قتل ظاهر بر جهاد اصغر
مترتب و آن بر هجرت الی الرسول است ثم معه و هجرت
بر ایمان و ایمان بر اسلام و تحقق آن بدون این ترتیب
ممکن نه همچنین قتل بسیف باطن مترتب بر جهاد اکبر
و آن بر هجرت الی الرسول صلی الله علیه و آله ثم معه و آن بر ایمان و
ایمان بر اسلام پس فوز بدرجات منیعه و وصول بمراتب رفیعه
بدون طی این مراحل عظیمه غیر متصور چنانچه در نامه الهی میفرماید
الذین امنوا وهاجروا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
اولئک اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون
یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها
نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم در
مراحل چهارگانه صغری اسلام اقل مرتبه است و عبارت است از علم
بمؤدای شهادتین فاصل میان مؤمن و منافق است

چه منافق آن است که تفاوت باشد میان سریرت و
علانیت او پس هرگاه خانهٔ دل او بنور معنی آنچه بزبان میگوید
روشن نباشد منافق خواهد بود و شناختن دیگران لزوم
آثار و علامتی است که دال بر عدم اعتقاد بما یتلفظ به میشود
چه مقتضای شهادتین علم بوجوب معبود و التصدیق بکل ما جاء
به الرسول است و لازم آن در ظاهر ترک عبادت غیر واحد
و اطاعت کل ما جاء به الرسول است پس هرکه دیگری
را اله کند منافق خواهد بود و آنگاه بندهٔ
هوا و هوس خود باشد افرأیت من اتخذ الهه هواه
و گاه بندهٔ ابلیس باشد الم اعهد الیکم یا بنی آدم
ان لا تعبدوا الشیطان ظاهر است که این آیه
انکار بر کسی نیست که شیطان را خالق خود داند
چه چنین مذهبی در میان بنی نوع آدم نشنیده ایم بلکه

بر پیروان او است پس هرگاه متابعت شیطان کند او را معبود
گرفته و گاه نفس دیگر که طمع مال و جاه از آن است و گاه
درهم و دینار و غیر اینها و هرکه از غیر رضای الهی اینها را
متابعت کند اینها را معبود قرار داده و همچنین هرکه نه از
راه عذر یا خطا یا نسیان ترک ما جاء به الرسول نماید
در زمرهٔ منافقین خواهد بود هم چنانکه در حدیث محمد ابن خالد
از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است فاعتبروا مکان
الکافرین والمنافقین باعمالهم الخبیثه و چنین کسی اگرچه
هجرت و جهاد نماید ولکن نه هجرت الی الرسول صلعم
و نه جهاد او فی سبیل الله چنانچه پیغمبر من کانت هجرته الی الله
و رسوله فهجرته الیهما و اما من کانت هجرته الی
امرأة نصیبها او غنیمة تاخذها فهجرته الیهما چون دانستی
که جهاد نفس مثل جهاد اکبر است و در این مرحله نیز منافقین

هستند چون هر مرتبهٔ جهاد در تحت مرحلهٔ اول که اسلام و ایمان باشد
سر نگیرند مگر در بعضی مراتب و درجات که بآن اشاره رفته
خواهد شد پس فاصل میان مؤمن و منافق این مجاهدین
نیز ایمان است و شناختن ایشان با آثار و علامات دالّه بر
عدم اذعانست و چون دانسته خواهد شد که ایمانی که در
مرحلهٔ جهاد اکبر واضح است راسخ‌تر از ایمان واضح در راه
جهاد اصغر است پس ملازمت مقتضای شهادتین
در مجاهدین این راه بیشتر ضرور و در کار است و باندک
تخلف از مقتضای لمحه‌ای شخص داخل در سلک منافقین است
و ازین جهة سالکین راه خدا کسیرا که بقدر سر ابره
از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک نمیدانند بلکه کاذب
و منافق میدانند و اشاره باینست آنچه ثقة الاسلام رحمه الله
بسند متصل از سماعة بن عبد الملک از ابی عبدالله علیه السلام

روایت کر

روایت کرده که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما زاد خشوع الجسد
علی خشوع القلب فهو عندنا نفاق همچنانکه منافق
از مجاهدین جهاد اصغر کسانی هستند که هجرت ایشان مع
الرسول است یا از خوف ریاست او یا طمع وصول غنایم
یا ظفر بر محبوبه باشد نه لله و فی الله و قلع و قمع دشمنان دین
خدا و ظاهر ایشان در میان جهاد و باطن در تحصیل شهوات
یا دفع ریاست از خود است همچنین منافق از مجاهدین
جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهدهٔ ایشان نه از برای تسلط
قوهٔ عاقله بر قوای طبیعیه و کسر سورت آنها و تخلیص خود
از برای خدا در راه خدا باشد و همچنین که منافقین صنف
اول مع الظاهر متلفظ بشهادتین و به بدن در مسافرت
با رسول و مقابله با کفار بودند و نفاق ایشان با آثار و علامات
و تهاون باعمال منافیه از برای حقیقت ایمان شناخته

میشدند باظهار کلمهٔ کفر چه بان اظهار داخل در مسلک کفار
میشدند همچنین منافقین صنف ثانی در ظاهر لباس سالکین
راه خدا ملتبس و با طراق و تنفس صعداء متشبث اند
گاهی خشن میپوشند و زمانی صوف در بر میکنند اربعین
میگیرند و ترک حیوانیها مینمایند و ریاضتها میکشند
اوراد و اذکار جلیه و خفیه و طبعیه وظیفه خود میکنند
بکلمات سالکین تکلم مینمایند و سخنان فریبنده درهم
میبافند و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم
ولکن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه
موافق مخلصین و سالکین مومنین است و علامات
ایشان عدم ملازمت احکام ایمان است زیرا که
ذرائعه در مومنین از صنف اول در کار است
پس هر که را بینی که دعوی سلوک کند و ملازم

تقوی

تقوی و ورع و متابع جمیع احکام ایمان نباشد و بقدر سر موئی
از صراط المستقیم شریعت حقه انحراف نماید او را منافق بدان
مگر آنچه بعذر یا خطا و نسیان از وی سر زند و همچنانکه جهاد دوم جهاد
اکبر است نسبت بجهاد اول همچنین منافق این صنف در صحیفه
قرآن مجید
الهی وارد شده که حقیقت ایشان بر وجه اشد ثابت شده است
هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون فاخذهم قاتلهم
الله انی یؤفکون ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
ولن تجد لهم نصیرا و از منافقین این صنف فرقه هستند
که نام مجاهد بر خود می بندند و احکام شریعت را بنظر حقارت
منگرند و التزام آنها را شان عوام میدانند نه علماء
شریعت را از خود ادنی میدانند و از پیش خود اموری
اختراع میکنند و از اکابر خود می بندند چنان کلان میکنند

که راه بخرد راهی ولی راه ترقی نیست و در حق ایشان است
و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن
ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک
سبیلاً اولئک هم الکافرون حقاً و اعتدنا للکافرین
عذاباً مهیناً و نیز در حق ایشان است و اذا قیل لهم
تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول رایت المنافقین
یصدون عنک صدوداً و نیز در حق ایشان است و
قالوا اشهدونا فکفروا نماز و روزه بجا آورند اما
نه بر شوق و رغبت عبادت میکنند و لکن نه
بخلوص نیت ذکر خدا نمایند نه بدوام و استمرار
چنانچه خدا از ایشان خبر میدهد ان المنافقین یخادعون
الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا
کسالی یراؤن الناس و لا یذکرون الله الا

قلیلاً

قلیلاً مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء پس
متنبه باش و بعبارت و ذکر قاصر مغرور و فریفته مگردی
و لا منازل حیرتگاه نه عالم خلوص پس مراد از اینها طی
منازل استعداد و قوه حصول مرتبه تام که و فعلیت تامه است
چه مثال ظهور قوه و وصول آن بمرتبه فعلیت مثال هیزم
و انگشت است که از اینها قوه ناریت است پس چون قریب
بنار شوند حرارت بر اینها تأثیر کند و آناً فاناً حرارت
بیشتر میشود و بتدریج قوه ناریت قریب بفعلیت
میگردد تا ناگاه فعلیت محقق میشود و هیزم تیره و انگشت
سیاه روشن و شعله ور میگردد و لکن آن بروز و ظهور فعلیت
و تمام فعلیت حصول نشأه است و در بواطن آن فحمیت
و حطبیت محض و کامن است و با زنگ بادی یا سردی
از نار یا سبب دیگر این فعلیت ظاهر منتفی و ناریت عرضیه

منطفی میگردد و کسالت اولی عود میکند و هرگاه قرب
بان استعداد بهم رسند تا جمیع آثار محبت و حظیت
ذاتی و تمام قوه ناریت و استعداد ان بظهور و فعلیت
مبدل گردد و همه خطایای آن آتش شود دیگر رجوع آن
بحطب و فحم ممتنع واز هیچ بابی ناریت ان منطفی نگردد
مگر اینکه خود آب فانی و خاکستر شود لهذا در اهل
دین و سالک مرحلی منقصین را دخول بدعالی و ظهور
فعلیت آن کفایت نمیکند چه هنوز بقایای عالم
سفلی در زوایای باطنش کامن و باین سبب با
پاکان عالم بالا از تا هم جنس و وحشی نفوس صفات
و مرتبه ایشان غیر معتبر بلکه با اندک لغزش
یا فعلیت تکاهلی در جهاد و سلوک یا حصول مانعی در
زمانی لعراض باز بعالم سفلی راجع میشود و نود

علی اعقابنا بعد ان هدانا الله و اکثر صحابه سید البشر صلعم عود را
تا قرب ظاهری جوار آنجناب را داشته روشنی ایمان در ظاهر
ایشان پیدا ولکن چون آثار کفر و حجابیت باطنه از ایشان
سلب نشده بود و در بواطن ایشان کامن بود بمحض سعادت
از خدمت آنجناب آثار ذاتیه ایشان غالب و نور
ایمان از ظاهر ایشان برباح عاصفه حب جاه و
مال و حسد و کینه منتفی گردید و ما محمد (ص) الا رسول
قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم
علی اعقابکم و ازین جهت است که همین ترک ظاهر گناه
فایده در کمالات نمی بخشد بلکه ظاهر و باطن را ترک شدن
لازم و ذروا ظاهر الاثم و باطنه و نیز عوالم واقعه
در راه صعود و نزول مانند روز و شب و سایه آ هرگاه
منتفی شده بالمره تمام نشود و استعداد ان فعلیت نپذیرد وصول

بمتاخر مرتبت نه نبرد و بقدر ذره از مقدم تا باقی باشد
قدم بعالم متاخر نتواند نهاد و از آنچه گفتیم ظاهر و روشن
میشود که مجرد دخول در عالم خلوص کافی نیست در حصول
خلوص بلکه باید بحسب مراتب آن تمام فعلیت و ظهور بهم رساند
تا صاحب این از شوائب عالم اسفل آرا آن فارغ نشود
و از حلاوت نوایای و آتش تابنده آثار انیت بالمره
برطرف گردد و تواند ازین عالم صعود و قدم در بساط
ابیت عند ربی که سر منزل ظهور تاییج حکمیات گذارد
و این حاصل نمیشود مگر بوصول ملکه خلوص و ظهور تمام
فعلیت آن و چون لقمان آنچه تمام فعلیت و ملکه
بان میتوان بهم رسید از برای عالمی که در آن است
بمدت چهل روز است همچنانکه در صریر بیان آن اشاره شده
لهذا تا راه رو چهل روز در عالم خلوص سیر نکند و
منازل

منازل چهلگانه آنرا که مراتب تمام فعلیت تمام نکند قدم فراتر
نتواند نهاد و اما شرح عوالم متقدمه بر عالم خلوص پس
مجمل آن چنانکه در صحیفه الهیه بان اشاره رفته بعد از عوالم
اسلام است که عالم همین الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا
الخ پس کلیه این عوالم چهار است اول اسلام چنانکه حضرت
ابی عبدالله فرمود الاسلام قبل الایمان و آن ممیز کافر
و مسلم است و مشترک میان مسلم و منافق دوم ایمان
و بان منافق از مومن ممتاز میگردد و میان جمیع اهل
ایمان مشترک است و مجمع شریعت و طریقت است سیم مرتبه
هجرت و آن مشترک مابین اهل باطن و درین مرتبه طریقت
از شریعت ظاهر میشود چهارم جهاد که بسبب آن است پس
هر مجاهد مهاجر و مومن و مسلم و هر مهاجر مومن و مسلم
و هر مومن مسلم است و لاعکس و ازین است که از روایات
متعدده

مقرر شده رسیده که الاسلام لا یشارک الایمان والایمان
یشارک الاسلام و در حدیث سماعة ابن مهران است که
الایمان والاسلام مثل الکعبة الحرام من الحرم قد
یکون فی الحرم و لا یکون فی الکعبة حتی یکون فی
الحرم و از این است که فرموده است و ما یؤمن اکثرهم بالله
وهم مشرکون و مراد از هجرت مع الرسول و جهاد فی سبیل الله
درین عوالم هجرت باطنیه و جهاد باطن است که هجرت
کبری و جهاد اکبر باشد و اما هجرت صغری و جهاد صغر
داخل در وظایف عالم صغیر است که اسلام باشد
و خلیفه و قائم مقام انها در زمان عدم تمکن از هجرت صغری
و جهاد صغر هجرت از ارباب معاصی و ابناء دنیا باطن
و ظاهر و امر بمعروف و نهی از منکر است و شبیه باین هجرت
این سفر هجرت کبری و جهاد این سفر جهاد اکبر است

همچنین

همچنین شرط این سفر است که اسلام و ایمان مجاهد ایمان
و اسلام اکبر باشد و تا با اسلام اکبر و ایمان اکبر داخل نگردد
و عالم انها را طی ننماید مجاهده فی سبیل الله کما حقه که بر لسان
شده که جاهدوا فی الله حق جهاده صورت نبندد
و لعمری از طی اسلام و ایمان اکبر طلب از رسول که در ان
طلب بر لسان زند و با رسول باطنی بمعاونت رسول
ظاهر یا با خلیفه آن مهاجرت کرده قدم در میدان مجاهده نهد
و این حد عالم را طی ننماید تا بفوز قتل فی سبیل الله فایز
گردد الا ای رفیق با کمال اگر چه خطر بسیار است و عبارت
و عقبات بیشمار و قاطعان طریق بیچه و راه زنان بیرون
از شمار و عدد بود و لطفی این عوالم از حیثیت انها خلاص
و از دست انها مناص حاصل شده و لاکن بعد از عبور
این عالم و مشغول شدن براه خود ابتداء خطر است
و دواهیه عظمی است چه وادی کفر اعظم و نفاق اعظم

در وادی این عوالم واقع و شیطان اعظم که رئیس جمله است
درین وادی منزل دارد و شیاطین سایر عوالم جنود و احزاب
و اعوان و اذناب اویند پس چنان که آن مسکین
که چون ازین عوالم جستی از مناظر هستی و گوهر مقصود
هستی زینهار این غرور نیست شده و بعد ازین عوالم
دیگر است که تا طی آنها نشود کسی بسر منزل مقصود
نتواند رسید اول اسلام اعظم است دوم ایمان
اعظم سیم هجرت عظمی چهارم جهاد اعظم و پس از
طی این عوالم عالم خلوص است رزقنا الله و ایاکم
و آنچه گفته شد ظاهر است که مسافر در راه دوازده
عالم است بعدد بروج فلک و شهور سال و ساعات
روز و شب و نقبای بنی اسرائیل و خلفای آل محمد ص
و لهذا بصیرت را بسکه عدد معلوم گردد و عوالم دوازده

ع

باین تفصیل است اول اسلام اصغر و آن اظهار شهادتین است و
تصدیق آن بلسان و اتیان بدعائم خمس بجوارح و اعضا
و باین اشاره شده است که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا
ولکن قولوا اسلمنا و همین اسلام که حضرت صادق ع در حدیث
قسم صریح فرموده که الاسلام یحقن به الدم و تؤدی
الامانة و یستحل به الفروج والثواب علی الایمان و در حدیث
سفیان سمط فرموده که الاسلام الظاهر الذی علیه الناس
شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله و اقام
الصلوة و ایتاء الزکوة وحج البیت و صیام شهر رمضان
دوم ایمان اصغر و آن عبارت است از تصدیق قلبی و اذعان
باطنی بامور مذکوره و لازم آن عقد بجمیع ما جاء به الرسول
از صفات و اعمال و مصالح و مفاسد افعال و نقض
خلفاء و ارباب نفاق چه اذعان برسالت رسول خدا

لازم دارد اذعان بحقیت جمیع ما جاء به الرسول را وبه این
ایمان راجع است قول صادق مصدق در حدیث
سماعه بعد از سؤال آن از اسلام و ایمان که آیا مختلفند
یا نه فرمود الاسلام شهادة ان لا اله الا الله والتصدیق
برسول الله به حقنت الدماء وعلیه جرت المناکح
والمواریث وعلی ظاهره جماعة الناس والایمان
الهدی وما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام
پس اسلام اکبر و مرتبه بعد از ایمان صغری است
وان عبارتست از قول حق عز شانه یا ایها الذین
امنوا ادخلوا فی السلم کافة خدا امر فرموده است
مومنین را باسلام و این اسلام عبارتست از تسلیم و انقیاد
و عدم اعتراض بر خدا و اطاعت در جمیع لوازم اسلام
اصغر و اذعان بآنها جمیع آنها چنانکه باید و آنچه
نیست

نیست باید وقول امیر المؤمنین (ع) مذکور در حدیث مرفوع برقی
که ان الاسلام من التسلیم والتسلیم هو الیقین در بیان همین
اسلامست و همچنانکه اسلام اصغر از ضروریات بر بعضی است اسلام اکبر
از ضروریات بر بعضی دیگر است چنانکه منافی اسلام اصغر در حقیقت
ذاتی کفر اصغر است که کفر بر بعضی باشد و تقدیم عقل خود بر شرع
رسل وان منافات ندارد با اسلام اصغر چنانکه در حق
یهود ونصاری است لذلک منافی اسلام اکبر کفر اکبر است
وکسیکه از این اسلام عاری باشد اگرچه اعتقاد برسالت پیغمبر (ص)
وصادق بودن او دارد ولکن اعتراض او بر حضرت
وکشش او در احکام اوست و اختیار هوا و هوس
وعقل ورای خودست بر خدا چنانکه در حدیث کافی
از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که لو ان قوما عبدوا الله
تعالی وحده لا شریک له واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة

وحجوا

وحجوا البيت وصاموا شهر رمضان ثم قالوا الشيء
صنعه الله او صنعه رسول الله الا صنع بخلاف
الذي صنع او وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا
بذلك مشركين الى ان قال فعليكم بالتسليم پس آدمی
چون ترک اعتراض کرده وعقل ورای وهوای خود را
مطیع شرع نمود مسلمان گشت باسلام اکبر ودرین وقت
واصل مرتبه عبودیت میشود واین ادنی مرتبه عبودیت است
وانچه بجا آورد عبادت شود وانچه خواهد بشود ولی فرموده
ان الدين عند الله الاسلام اشاره باین مرتبه است
وانچه را که حق میفرماید افمن شرح الله صدره للاسلام
فهو على نور من ربه مراد ازین متحقق میگردد وهمچنانکه دیگر
کرده فمن اسلم فاولئك تحروا رشدا واین
مرتبه ظاهر است که اسلام صغیر که منافقین را نیز

حاصل بود

حاصل بود ازین صفت بمرحمی شتی برکنار است وقول
جناب رسالتمآب که فرموده فمن اسلم فهو مني مراد ازان
این مرتبه است چه منافقان با وجود اسلام صغیر در درک
اسفل نار مقام دارند نه در جوار رحمت همه را چهارم
ایمان اکبر است واشاره بآن است یا ایها الذين آمنوا
آمنوا بالله ورسوله چه مومنان را امر بایمان دیگر
فرموده اند چنانچه ایمان صغیر روح ومعنی اسلام صغیر است و
اسلام قالب آن ولفظ آن وحاصل آن تسلیم ظاهر است
از زبان وجوارح بغیر هم چنین ایمان اکبر روح ومعنی
اسلام اکبر است وان عبارت است از تسلیم واسلام
اکبر از مرتبه تسلیم وانقیاد واطاعت بمرتبه شوق ورضا
ورغبت ولغت اسلام از عقل وکریمه افمن شرح الله
صدره للاسلام مصداق این حالت است وچنانچه بتفصیل

ایمان ضد نفاق است که مشتمل است بر تسلیم و
انقیاد و طاعت. رسول صلعم در ظاهر و تکاسل و
تکاهل در قلب هم چنین مقابل ایمان اکبر نفاق
اکبر است که تسلیم و تغیر و لطاعت قلبی متولد از
عشق و منبعث از خوف نباشد بلکه از اشتیاق
و رغبت و لذت و شهوت بر روح و نفس و همانا
آنچه در وصف منافقین فرموده‌اند که اذا قاموا
الی الصلوة قاموا کسالی در حق این فرقه است چون
تسلیم و تغیر بر روح سرایت نمود و معرفت اوامر
الهیه استشعار یافت شده از نفاق خالی میگردد
و لازم این مرتبه ایمان آنست که بجمیع اعضا و جوارح
سرایت کند چه بعد از آنکه محل و مقام ایمان
روح باشد که سلطان و فرمان فرمای جمیع اعضاء

و جوارح است همه را بکار خود میدارد و امر همه بدست و اشارت آن میشود
و همه مطیع و منقاد میگردند و دقیقه از دقایق طاعت
و عبادت را کوتاهی نمیکنند چنانچه در حق ایشان فرموده است
قد افلح المؤمنون الذینهم فی صلوتهم خاشعون و
الذینهم عن اللغو معرضون چه اعراض از لغو متحقق نمیشود
مگر بوا داشتن هر عضوی از اعضا را از آنچه از برای آن آفریده شده
و حضرت ابی عبد الله علیه السلام در حدیث زراره و جمیع ذکر
این مرتبه ایمان را فرموده از خلاصه حدیث آنکه الایمان فرض
مقسوم علی الجوارح کلها فمنه قلبه و هو امیرها و منه
عیناه و اذناه و لسانه و راسه و یداه و رجلاه
و فرجه و عمل هر یک را بیان فرموده‌اند و نیز حدیث
این باب اشاره باین مرتبه است که انا لا نعد الرجل

الرجل مؤمناً حتى يكون لجميع امرنا متبعاً ومريداً الا و
انّ من امرنا داراد قبل الوداع و آنچه در صحیفه الهیه وارد است
که الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله
بر مسافر از ایمان صغیر با ایمان اکبر است و چنان تصور
نکنی که آنچه گفته شد از تفاوت مراتب اسلام و ایمان
منافی است با آنچه در طایفه از احادیث وارد است که ایمان
قابل زیاده و نقصان نیست و فرقه از محمد بن تصریح
باین فرموده اند چه آنچه گفته شد از تفاوت مراتب
در شدت و ضعف است نه زیاده و نقصان و از لوازم
شدت و ضعف زیادت و نقصان در آثار و لوازم است
پس آنچه رسیده در نفی زیاده و نقصان در حقیقت
ایمان است و آنچه وارد شده در اثبات آن
مراد شدت و ضعف است یا زیاده و نقصان در آثار

ولوازم

و لوازم چون قوله تعالی انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت
قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً
یعنی هر امر و نهی که از آیات شنوند کمر اطاعت آن بر میان
بندند و از شنیدن آن ایمان زاید بر آن چه بود در
ایشان ظاهر شود تا آیات آفاقیه و انفسیه عیان حقیقت
بر ایشان خوش نور ایمان ایشان شدید گردد و همچنین است
مراد آنچه در احادیث وارد شده که از برای ایمان مراتب
بسیار است همچنانکه رسیده انّ الایمان له سبعة
اسهم فمنهم من له سهم و منهم من له سهمان
ولا تحمل السهمان علی صاحب سهم یعنی هر سهم از
آثار و اعمال را حمل بر صاحب یک سهم از معرفت نکرد
چه بر ایشان شاق میشود تا معرفت شدید نشود عمل
بر جوارح آسان نگردد و عبد العزیز قراطیسی روایت کرده

قال لی ابو عبدالله (ع) یا عبد العزیز ان الایمان عشر درجات
بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة الی ان قال
واذا رایت من هو اسفل منك بدرجة فارفعه الیك
برفق ولا تحملن علیه ما لا یطیق فتکسره و درجات
ایمان هم در معرفت و هم در عمل و چون ظاهر است که
اعمال واجبه بر هر کس لازم است پس تفاوت درجات در
درآثار که مستفاد از اخبار است باتباع جمیع اوامر و آداب
و اخلاق و افعال متحقق میگردد پنجم هجرت است هجرت
از دار الکفر بدار الاسلام و هجرت کبری هجرت تن است
از مخالطه اهل عصیان و مجالست اهل بغی و طغیان
و ابناء روزگار و خوان و بر حذر از عادات و رسوم
از امهات بلاد کفر است چنانکه در جامع کلینی
در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السلام

ادرکم

مرویست که ارکان الکفر اربعة الرغبة والرهبة والسخط
والغضب و تغییر هیئت هجرت از ناس شده و مخالفت
عادات و نوامیس ایشان چنانچه در روایت جابر از ابی جعفر
علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که والجهاد
علی اربع شعب و یکی از شعب را اجتناب از منافقین شمرده
و باین اشاره است در حدیث مهزم اسدی در وصف
شیعیان جعفر که فرمود وان لقی جاهلا هجره پس از ارکان
هجرت مؤمنین از بدع و اضداد عادات در جمیع امور
و حدیث نفس و مجادله با جند شیطان و تصورات خاطر
ایشان است ششم جهاد اکبر است و آن عبارت است
از مجادله با جنود شیطان بمعاونت حزب رحمن که
جنود عقل است چنانچه در حدیث سماعة ابن مهران از حضرت
صادق علیه السلام وارد است که ثم جعل للعقل

خمسة وسبعون جندًا فلمّا رأى الجهل ما اكرم الله
به العقل وما اعطاه اضمر له العداوة فقال الجهل
يا رب هذا خلق مثلي خلقته وكرّمته وقوّيته وانا
ضدّه ولا قوّة لي به فاعطني من الجند
مثل ما اعطيته فقال نعم الى ان قال فاعطاه
خمسة وسبعين جندا الى ان قال فانّ اجمع
من ان يكون فيه بعض هذه الجنود حتى
يستكمل وينقى من جنود الجهل فعند ذلك
يكون في الدرجة العليا مع الانبياء والاوصياء
هفتم فتح وظفر بر جنود شیطان ورهایی از تسلط
آنان وخروج از عالم جهل وطبیعت ومادیات
آن عرصه است چنانکه فرموده حضرت صادق علیه السلام
در حدیث یمانی که شیعتنا اهل الهدی واهل التقی واهل الفتح
والظفر هشتم اسم اعظم وبیان این
مرحله

مرحله آنست که آدمی قبل از دخول در عالم فتح وظفر وغلبه بر
حزب ابلیس وطبیعت در عالم گرفتار واسیر جنود وهم
وغضب وشهوة ومغلوب اهویه متضاده ولجه طبیعت
واهالی وامانی او را محیط وهموم وغموم بر او مستولی وتراکم عادات
ورسوم منافیه مزاج جسم وبمنافرت طبع وبمنافیات خاطر
مبتلا ومناولیف عدیده را منتظر وسهولات کثیره را مهیا
هرگوشه خاطرش مشوش ودر هر زاویه از کانون سینه آتش
وانواع فقر واحتیاج منظورش واصناف آلام واسقام در
دور وکنارش گاهی در کشمکش اهل وعیال وزمانی در
تلف مال گاه جاه خواهد ونرسد وگاه منصب جوید
ونیابد گاه غضب وادارش وگیر ودار او را داغ گیر ودرنده خنک
حیات وعقارب وسباع عالم حیوانیت ومادیت
ذلول ومسخر خانه دلش از ظلمات وهم وطبع تیره

وتا روح با فرزون از صد هزار هموم متضاده گرفتار از هر طرف
روگردان از سیلی روزگار خورده و هر جا پا نهد خاری بپایش
خلد چون ترقی نمود بیچون با وهم و غضب و شهوت
محاربه و بر آن مظفر و منصور گردیده و از چنگ علایق
و عوایق مستخلص شده و عالم طبیعت و مادیات را نوردیده
کرد و قدم از دریای جسم و هیولی بیرون نهاد خورشید
جوهری بیند که بی نیاز گوهری بی همتا بر عالم طبیعت محیط
و از موت و فنا مصون و خالی از کشاکش متضادات
فارغ و از خار متناقضات در آرام و در خود صفات
و بهائی و نور و ضیائی مشاهده میکند که فوق ادراک
عالم طبیعت چه درین وقت طالب بمقتضای
مستعد الطبیعه از طبیعت مرده است و زندگانی
تازه یافته بسبب تجاوز از قابلیات نفسیه صغری
که موت

که موت نفس اماره است و از معلومات ظاهریه ملکیه بمشاهدات
معنویه ملکوتیه فائز گشته و بسی از امور مخفیه و بسیاری
از احوال عجیبه او را حاصل و نقابات وسائط نفسیه رسیده
درین وقت غائب گر او را دریابد و دم از انانیت
میزند و راه زن او در مراحل سابقه اعدا، خارجه و داخله
شیطان بود و درین وقت رئیس ابالسه و عدو داخلی
که نفس و ذات او باشد چنانچه وارد شده ~~[illegible]~~ شریف
اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی اشر
که او را بعالم طبیعت مقید ساخت چنانچه وارد است که بعد از
خلق روح مجرد خداوند قهار او را در معرض مکالمه بار
داشته و فرمود من انا روح از احاطه و غلبه و بهائی که
در خود یافته بود قدم از مرتبه خود فراتر گذاشت گفت
من انا خداوند او را از عالم نور و ابتهاج اخراج و بکشور فقر

دهنباج فرستد تا خود را بشناسند پس چون از عالم طبیعت خارج
و کثافات اول عود کنند همان نسبت او را فرامیگیرد
چنانچه طایفه حدیث ما بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم
الا رداء الکبریاء را بدین حجب مجوزه اند یعنی ساحت برسند
که اگر کبریای خود را بر روش می افکنند و محجوب می نمودند
ملاحظه انوار لاهوت را مینمودند و در این حال چنانچه غایت
الهیه او را انکار کنند بکفر عظیم مبتلا میشود چه کفر مراتب
سابقه یا کفر بربوبیت بوده یا شرکت بواسطه امور خارجه حرکات
شیطان و بود چنانچه فرموده الم اعهد الیکم یا بنی آدم
ان لا تعبدوا الشیطان و افرایت من اتخذ الهه هواه
و حصر ربوبیت فرموده الهوی ابغض اله فی الارض و
تخصیص فی الارض از آن است که بعد از خروج از ارض
طبیعت الی النفس از آن نسبت که نفس باشد چه

انا

انانیت آن با الوهیت بعد از فراغ از عالم طبیعت و بدن میشود و
صعود بمدارج نفس و ذات و بهمین کفر اشاره فرموده اند که
النفس هی الصنم الاکبر همین بت پرستی بود که ابراهیم (ع)
چون از آن طلبیده و گفت و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام
چه بر ظاهر است که از حق جلیل و ابای حقیقیه آن که انبیاء
هستند بر پرستش بتهای مصنوعه متصور نبوده همین شرک
در خاتم الانبیاء آمده از آن پناه بخدا برده و گفت اعوذ بک
من الشرک الخفی و مخاطب شد بخطاب ولئن اشرکت
لیحبطن عملک همین کفر است که بعضی از اکابر اهل الله
بان اشاره کرده که هنوز چون رخت کون و مکان
بر نگرفت نزول مقامی که بروی عرضه کنند چون
هنوز از در صفاتم نیست و کدام کفر [illegible] اذا
ما اذنبت قالت مجیبه وجودک ذنب لا یقاس به

بر ذنب و تعالی دین کفر اسلام اعظم همین اسلام است که حق
عز شانه حبیب خود را بان امر فرمود که اذ قال له ربه اسلم
قال اسلمت لرب العالمین و حقیقت این اسلام عبارت
از تصدیق هستی خود و اذعان بعبدیت و عجز و عبودیت
بعد از کشف حقیقت و اعتقاد باینکه انچه از مشاهده میشود
و از احاطه و نور عین قهر و ظلمت است بلکه قطع نظر از انها
نیست شده و در جنب هست مطلق و نور مضمحل گشته فهم
ایمان اعظم و ان عبارت است از مشاهده و معاینه نیستی
خود بعد از تصدیق و اذعان بانچه اسلام اعظم است و
تجاوز ان از حد علم و اذعان تا انکه بمرتبه مشاهده
و عیان رسد و ازین جهت بود که چون خدای تعالی
بخلیل خود فرمود اسلم قال اسلمت لرب العالمین و

اشاره

اشاره بدخول درین عالم است و که امر فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی چه حقیقت عبودیت درین وقت
متحقق و در خفی درین کنایه از مشاهده و معاینات و درین هنگام
سالک در عالم ملکوت از کثرات و قیامت کبری انفسیه
برای قیام میکند و بعالم جبروت داخل میشود و از مشاهده
ملکوتیه بمعاینات جبروتیه فایز میشود و از عالم نفوس
متعلقه بافلاک بعالم منزه از اجسام داخل میشود در طلب
این گفته بلغنی و بلغک انبیه بنازعنی فافخم بالملک
انبی من البین دهم بحرت عظمات و ان عبارت است از
مهاجرت از وجود خود و رفض ان و مسافرت بعالم وجود
مطلق و توجه تام بان و لهذا این مهاجرت است که فرمود
دع نفسک و تعال و اشاره بانست قوله تعالی وادخلی

جنتی بوزر فادخلی فی عبادی چه یا ایتها النفس المطمئنة خطاب
بنفس است در جهاد اکبر فارغ شد چون همین قدر وصول
بمقصد کافی نبود لهذا رسید رجوع به پروردگار خود و تفصیل
داده شد کیفیت رجوع پس اول لهذا رسید در عبادی که
ایمان اعظم است پس ترقی ازان و دخول جنت پروردگار
که ترک وجود خود و دخول در عالم خلوص است و رجوع به رب
خود و آنچه را که ازان تعبیر شده بمقعد صدق عند
ملیک مقتدر همین حقیقه ایمان اعظم است چه راستی امر که مستقر
خود باشد و تمکین سکون صادق که وجود محض باشد لهذا این
وقت است ایه نظر باینکه هنوز مجاهده عظمی متحقق نشده
و آثار وجود خود باقی است و اضمحلال آن در نظر سالک به
مجاهدت موقوف است پس هنوز بالمره از سطوت نار اسم
قهر ایمن نشد و باین جهة در اظهار این حکم اسم بزرگ

جابی دارد یا پردم اسم جبار اعظم وان عبارتست ازین که
بعد از هجرت از وجه خود و کوتاهی بمکتب مقتدر با آثار وجود
ضعیف در مقابله بر آمده بالمره از آن منتظر و محو شده
قدم در بساط توحید مطلق نهد جبار اسم ۱۳ خالص
گذشته که شرح آن شنیدی و ان عالم فتح و ظهور است بعد از
جبار اعظم و اشاره بان شده که جباریه عند ربکم و سعون
درین وقت از سطوت قهر ایمن شده و در حجب ربوبیت
مرتبه ازل به ورش یافته در اظهار این اسم در آخر
میگردد چه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک نیز بدان
مشیر است انا لله وانا الیه راجعون بدم المحب بباغ وصالهم
فاسمح بنفسک ان اردت وصالا درین وقت قیامت عظمی
انفسیة بران قیام و از اجسام ارواح و نفسیات و عیان

بابرهٔ کبر گیرد و از همه آنها فانی قدم در عالم لاهوت مینهد
و تجلیات حقیقیه ابدیه فانی و باقی میگردد و از تعینات جبروتیه
بتجلیات لاهوتیه منتقل و بر افراز میشود و ذلک هو الفوز
العظیم و لمثل هذا فلیعمل العاملون و درین مقام از تحت
کل نفس ذائقة الموت بیرون میرود چه درین وقت نفس میت
و مصداق او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا
یمشی به فی الناس میشود و من شاء الله در کریمه و
نفخ فی الصور فصعق من فی السموات والارض الا من
شاء الله عبارت است ازو و این هم میت است و
هم حی میت است بموت ارادی در عالم طبیعت و حی است بحیوة
حقیقیه در عالم لاهوت و خصوص و ازین راه فرموده من
اراد ان ینظر الی میت یمشی فلینظر الی علی ابن ابیطالب علیه
السلام چون سیر این عالم گذارده کار نزدان نشین حال با تو
شروع

شروع میکنیم بطریق سلوک و مسافرت آنها بسبیل اجمال از زبده
و از برای زیادتی بصیرت سیر و بیان با توضیح هم لیکن در بیان
اول میگوییم که روی کلام با کسی است که بکلی طرف براهه و بغایت
غافل و ذاهل باشد چنین کسی اول چیزی که بر او لازم است آن است
که دامن طلب بر میان زند و در تفحص و تجسس ادیان و مذاهب
بقدر استعداد خود بر آید و بنظر تتبع در شواهد و آیات و بینات
و قرائن و امارات حسیه و عقلیه و ذوقیه و حجج حدسیه
جهد کند و غایت سعی خود را بقدر میسور بظهور آورد تا بکنه
خبر و حقیقت راه نمائی او را پی برد اگر چه یا دانی هر مرتبه از علم و
یقین باشد که درین مقام مجرد رحمان نیز بکار می آید بعد از
حصول این اضرب علم با رحمانی از کفر و بیج و اسلام و ایمان
اصغر نیز داخل و این طرح جمله را ذکر کرده است که اجماع امت
واضح است بر آنچه از ادیان بر مکتفی دلیل لازم است و حجه

از تفحص وجه نظر هیچ مرتجی از برای او حاصل نشده است و در این
تضرع و زاری و ابتهال و خاک بر سر زند و در این مرحله پای بفشرد
که البته در برو مفتوح خواهد شد چنانچه از ادریس و مریدان ماثور است
و در این اوقات کلمه حصول یقین بازکاری جنه که در این مرحله ما را
اگر شغلی باشد بهتر است و در بعضی از آن اشاره میشود چون این
دو مرحله را بهشت سرای نخستین داخل کلمه اسلام و ایمان اگر در
میان نبوده اقل چیزی که در این مرحله واجب نخستین علم باحکام و آداب
و وظایف و شرایع و راه نمای این که اعتقاد خود بر آن جسته
شنیدن آنها از خود راه نما یا خلیفه آن یا فهمیدن از کلام
آن اگر اهلیت آن داشته والله بما نعبد کبری که ائمه ما باشند
که در شریعت ما اوراد و ادعیه خوانند و بعد از علم و تحصیل آنها
تسلیم و انقیاد و ترک رد و اعتراض و بعد از آن شروع کنند
در مواظبت با آنها تا بدین سبب درجه مرحله یقین

و معرفت آن در تدابیر و ظهور و وضوح و به سبب عمل و آثار ایمان
در جوارح و اعضا ظاهر و آشکار شود چه عمل مرتب بر علم و علم موروث عمل است
و در این طریق اخبار مصرح است چنانچه در حدیث عبد العزیز متقدم
که الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد مرقاة بعد مرقاة
و آنچه در حدیث حسن صحیح است که ابو عبدالله علیه السلام فرمود الایمان
بعضه من بعض اشاره بهمین است و در حدیث محمد بن جابر است
از آن حضرت که العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل و از صحیح از
دینها حدیث محمد بن مسلم است و آن حضرت فرمود که الایمان لا
یکون الا بالعمل و العمل منه و در کلمات و خطب شیه او قیاس
تصریحات و تلویحات است بر اینکه ایمان کامل از عمل است متولد
است پس کسی که طالب ایمان اگر باشد باید این را از عمل
حاصل کند اما نتیجه بر این مرحله رفتن و او را شعار خود گرداند
چنانچه در حدیث عبد العزیز گذشت و هر عمل که با آنها مبادرت کند

بران مداومت نموده چه احادیث متواتره است بمسئله
عمل قلیل و دوام افضل است از عمل کثیر گاه گاه باید درجه درجه
بالا رفت تا جمیع اعضا و جوارح را از حظ آنها از ایمان
عطا کرد تا هیچ عضوی نماند که از حظ خود بی نصیب ماند و
بسا نه کار رد کسانی که جمیع حظوظ هر عضوی را از اعضا ظاهره و باطنه
از ایمان با و عطا شود از اوامر و نواهی حتمیه و تنزیهیه که با کمال
جزئی از آنها بهمان قدر ایمان ناقص است و با وجود قصور ایمان
تصور رسیدن ابرو قدم در عالم بالا در نتوانند نهاد چه گذشت که عوالم
سلوک و راه خدا مشابه بیابانیست تا بالمرة متقدمة طی نشود
متأخره در نیابد مشغول است که سالک بطمع هدایت نفر
بنجی آید و او را در مسجد یافت دید شیخ آب دهان خود
در آنجا افکند از همان جا مراجعت نمود و شیخ را مهذب
نیافت و دیگری کاو و ثبات او قدم در زمین دقیق

نهاد واز الحی بزمین خود مرجعیش کرد واو گفته آنکه قطع ارفقت
زمین وقف بزمین خود داخل شده بود محصول زمین خود را
نخورد حسنات الابرار سیئات المقربین و در بیان این مطلب
کافیست قوله سبحانه و تعالی قد افلح المؤمنون تا قوله والذین هم
عن اللغو معرضون چه لغو تخصیص بزبان ندارد و هر عملی که
نه بر وفق شرع الهی باشد و نه مترتب ثواب و اجر ولو رخصت
و نه مطلوب خدا باشد از هر عضوی که صادر گردد لغو است
و اهتمام الحجه عطای حظ او از ایمان لازم است از اعضا
قلب است و ایمان او بیش از اعضا متعدی و ساریست چنانچه
در حدیث رنجی و [illegible] گذشت بیش مراقبت احوال
او در جمیع احوال واجب و ایمان آن تذکر و تفکر است و ازین
است که احادیث عدیده افضل عبادات تفکر و تذکر
فرموده و ازین جهت در صحیفه ای فرموده اند ولذکر الله اکبر و
ایمان با آن حاصل نشود الا بذکر الله تطمئن القلوب و چنانچه

قلب از آثار ایمان خود باز ماند از سایر اعضا نیز باز میمانند

ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین چون

جمیع اعضا و جوارح او از غضب آنها از ایمان محفوظ و از آنها

را از حظوظ خود ممنوع و از سرکشی محفوظ داشت بعالم بیداری

و از مزاحمت اعدا زبان و آفات شیطان و نفس و مقتضیات

نفس و شهوت و غضب و طلا رست عادات و رسم مقتضیات

لایخافون فی الله لومة لائم رحلت و بتجرب و بعالم عقل

پیوند و خود را با خود یار و با کار و حرب هم داد و سوی وجود

ابا به آغاز و این مرحله ز حیات است که بالکلیه

مؤخر از جمیع مراحل سابقه باشد چه پس از آثار ایمان

در جوارح اصلاح باطن منوط و پس از لوازم ایمان و

آثار نفس با عمال جوارح مربوطست بلکه فی الحقیقه این

هر مرحله دست در گردن یکدیگر دارند و فعلیت تمام

از برای

بالا برود در یک دفعه حاصل شود یا بالجمله هیچ قدم در این مرحله نهاد الا چیزی که ادب رسول الله است

علم باحکام طب روحانیست که تعبیر از آن بعلم اخلاق میشود که مصالح و مفاسد و امراض

در زوایای دقائق و خفایا و حیل و ملائمه نفس و سایر جنود ابلیس و بیان [illegible]

نفس نفس است چنانچه فروع احکام فقه جوارح است و علم علم نفس عقل است چنانچه

معلم فقه جوارح فقیه است و حجت العقل دلیل المرء و حجت الله

حجتین حجة ظاهره و حجة باطنه فاما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الائمه

و اما الباطنه فالعقل بان دال است ولیکن چون اکثر عقول بواسطه دخول در عالم

طبیعت و ملکات جنود شیطان در طریق غلبه بر انسان قاصر لهذا در این

مرحله نیز رجوع بشرع و قواعد مقرره در آن چنانکه فرموده انه بعثت لاتمم مکارم

الاخلاق ناچار است بس طالب سلوک در این مرحله نیز از رجوع براه نزال

با خلیفه الهی اخذ از کلمات الهی چاره نیست در استنباط این مرحله و استخراج

دقائق الهی و تشخیص امراض نفسانیه و معالجات آن و مصالح و مفاسد

و مقدار دوای تشخیص و ترتیب معالجه الهی که خود چنانکه در این مقام ضرور است

امریست بس صعب و دقیق صاحب استنباط سلوک عقلا باید تام

و نظری ثاقب و قوه قدسیه و ملکه قویه عالیه عزیزه و سعی کثیر و باب جدل

این علم قبل از آن امری است متعسر بلکه متعذر لهذا طالب این مرحله سلوک
چاره از رجوع براه غیر یا قائم مقام او که تعبیر از او باستاد و شیخ میشود
نیست و همچنانکه اولین استاد فقه شرائطی است مقرره در رجوع بآن قبل از
معرفت آنها جائز نه و بدون آن عمل باطل است همچنین در فقه و طب
روحانی نیز چنین است و معرفت استاد در این فن اصعب و شرائطش
اکثر است فلیس قطاع الفیافی الا بحر کثیر و حجاب الوصل قلیل
و فرقی دیگر است میان استاد فقه جسمانی که فقیهش دانند و استاد
فقه عملی روحانی که شیخش گویند و آن اینست که راه فقه جوارح کم
و خطایش در راه هر کس واحد و دزدان و قاطعان طریق راه خود
را آن در این قلیل و خطایش نه پس استاد این فقه را عرفان راه بسعادت
بیک فقه کافی است بخلاف راه فقه نفس و طب او که راه
هر کس متفاوت و مرض هر شخص مختلف و قدر مرض غیر معدود
و مقدار دوا غیر مضبوط و شناختن مرض هر کس مشکل و ترتیب
علاج صعب و خفا راه بیشتر و دیو تا راه بینهایت
و دزدان آن پنهان بغایت و شناختن آنها منصعب
قسم اول آن بکلی از دیگر مشکلتر است پس چاره از مرشدی

استاد و شیخ و موافقت و مراقبت بی در هیچ احتیاج نیست و عرض حال بری
در هر عقبه لازم است و از آنست که سالکان این راه تنها سیر نتوانند و در را
از حضرت استاد بیرون نرانند و دقیقه از حضورش غائب نگشته اند بواسطه
حالت نقص نفس حال فقه جوارح است در هر که تمامیت و ثابتیت
ایمان نفس بتمامیت ظهور آثار آن است موقوف و اکثر آثار از آثار
ما مهمی که شبهه شود بجانب قصور در ایمان قصور و نقصان است و هم
بالاتر شهند و هیچ سالک راه بتوفیق و عنایت ربانی و تعلیم شیخ او بجای
این مرحله وصل نمیشود و چنانچه باید و شاید هیچ یک نمیشود نقصانی در اسلام و ایمان
منفرد و سوء حالی تو را همیشه چنانچه از این خطا رفته بود بر او ظاهر
و بهوا اینک در راه است و صراط مستقیم بر او واضح میشود و از ظن
و تخمین مشاهده و یقین برسد فاعبد ربک حتی یاتیک الیقین ان
یطیعوا یهتدوا و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و لم نعف انکاب
و این وعده حالی ثم اهتدی و هو المومنین از جهت مجاهده
مخرج از صفت العمی و شاد که حقایق الوادی الردی قدر الحیوه الطبیعه
و سالک سبیله و عرف منال و قطع عقبه و استمسک العروة الوثقی
در آن کتاب با مستنها قدر الیقین مع شد عین الیقین اکثر دلیل

ان من احب عباد الله عبداً اعانه الله علی نفسه فاستشعر الحزن وتجلبب الخوف
فزهر مصباح الهدی فی قلبه [illegible] قد خلع سرابیل الشهوات وتخلی
من الهموم الا هماً واحداً انفرد به و نیز در وصف [illegible] میفرماید
هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة وباشروا روح الیقین واستلانوا
ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا
الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی کسیکه در راه
طلب تقصیر کرده باشد و در مرحلهٔ از مراحل اعمال نفس
جهد کشیده در [illegible] اقل که ایمان و اسلام ضرورت جهد خود
مبذول نداشته در راه [illegible] گمراه [illegible] اورده باشد
یا از متابعت فقیه و شیخ خود سر پیچیده یا در شناختن انها سعی
خود مبذول نکرده باشد یا در [illegible] جوارح یا [illegible]
تقصیر کرده یا در ترتیب معالجه شتاب نموده چنانچه [illegible]
خواهد نمود و چون سالک از این مرحله فارغ و حزب شیطان و جنود [illegible]
و عالم ظلمه [illegible] و فتح و ظفر شد [illegible] عالم [illegible] میرسد چه از [illegible]
عالم [illegible] در ملک اوج [illegible] است و [illegible]

و مسافرت از عالم نفس بروح و انتقال از کشور ملکوت به بلد جبروت
و الوهیت دعوت طریق سیر در این راه بعد از بیعت [illegible] ذکر زبانی
و تضرع و ابتهال و تبتل و زاری است واذکر اسم ربک و تبتل الیه
تبتیلا واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و [illegible] که خداوند
تعالی ذکر خود را اکثر از [illegible] که عمود دین است فرموده حضرت صادق ع
افضل عبادات را تفکر و تفکر یکساعت را بهتر از عبادت هفتاد سال
ذکر نموده و چون از این حرکت نیز [illegible] کلام از ذکر و فکر و حرکت و سیر
و سلوک و طلب و طالب و مطلوب و نقصان و کمال بانجام برسد
اذا [illegible] الکلام [illegible] بیان جمال [illegible] سلوک
طریق و راه [illegible] عالم خلوص [illegible] بیان [illegible] علمای طریقت
از برای سالک منازل و عقبات بیان نموده اند و طریق سیر در انها
شرح داده اند در تعداد منازل و ترتیب انها اختلاف کرده اند
و بعضی هفتاد هزار تصریح کرده اند و اکثر منازل و عقبات از عالم
نفس واقع است و از جمله مراحل و منازل [illegible] اکبر است
و ترتیب انها نسبت باشخاص مختلف است و طی مراحل

نفس ازاله آن و بقدر نقصان او نقص در ایمان حاصل است پس ذکر
بعضی از انها خیر لازم است و در رساله بعض اکابر ذکر این عقبات شده
است و حقیقت سلوک و کلیه آن بخرید آن نفس در تحت رایت
ایمان که بیش احکام آن فقه جوارح و فقه نفس است و بعد از
آن فنای نفس در روح است در تحت رایت کبری اللهیه و همه
عقبات و منازل در این مراحل مندرج است و لکن سلوک
مراحل و طی این راه و مسافرت در این عوالم موقوف است
بامور چند که بدون انها بمنزل نتوانسته رسید بلکه قدم در این
راه نتوانسته نهاد و وصول بمقصد و حصول بمطلب بانها منوط
است و ملازمت انها در رسیدن بمنزل بیکدیگر مربوط و تعداد
از منازل راه و عقبات نفس و خطرات سفر در این مقام
[illegible] و چنانچه ذکر انها لازم باشد ذکر احکام جوارح در اعمال
عرض [illegible] فقه بدنی است نیز باید که وجه انها نیز در منازل راه سفر
بدن [illegible] ذکر امور است که بواسطه انها این راه خطرناک طی شود
و طالب بمقصد برسد و شرح این امور است که طالب بعد از [illegible] نفس

حتی بالعلم و ایمان صغیر رسیده آنکه چیزیکه بر او است تحصیل علم با حکام
ایمان است بطریقیکه مذکور شد طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة
بان دال است و گفته اند علم خارج و قال [illegible] او بجز
ضرورت نیفزاید چنانکه ابو عبدالله علیه السلام فرمود العامل علی غیر بصیرة
کالسائر علی غیر الطریق و لا یزیده سرعة السیر الا بعدا و این علم را چند
اوضح [illegible] اکثر و [illegible] است پس اخذ این احکام از نبی یا وصی
با وجود [illegible] اشرف پس استخراج انها از کلام ایشان از تقلیه
فقیه و [illegible] و مجمل علم ضروریست که یکی از علوم این سلوک در این
علم مندرج است و آنچه از آن خارج باشد در طی علم نفس معلوم میشود و در
اوردن [illegible] علم و فعلیت [illegible] غیر لازم بلکه [illegible] در حال
ضرورت باید بظهور آورد و [illegible] از ضروریات سلوک است که طالب
[illegible] در مقام سیر و حرکت [illegible] آورد باید
[illegible] از عنایات ربانیه طلبیده و آغاز سفر کند [illegible] بامور
بسیار منوط است اول ترک عادت و رسوم و تعارفات و مبتدا [illegible]
که [illegible] و راه خود [illegible] سفر [illegible] العادات [illegible]

و لا مسلمین و لا یهود و لا مجوس و لا نصارا چنانچه کریمهٔ لا یخافون
فی الله لومة لائم بآن ناطق است پس طالب باید است از کلیه
عادات برداشته تابع اصلاح محض گردد و اجتناب از ملک
امیرات عالم هر قدر سهل و از اجتناب از علامات ابنای روزگار
اولی داند و توبه که اول مرتبه جهاد اکبر است مهم است فقط
و دوم توبه از معاصی و ذنوب پس از فراغ فتح ایوان جوارح است
و سالک و مجاهد را از لوازم حال عزم و باید در عزم چنان جازم
باشد که از مقارعت سیف و سنان و مقابلهٔ ابطال و شجعان
متغیر نشود بلکه در جمیع مخاوف و جمیع رجوع ننماید مستقیم
رفتن و راه رود چه نفس را از تحمل بار گران بیکدفعه ننگ و از عز
گریز بگردد چنانچه در حدیث عبد العزیز منقول است و در روایت
عبد الملک غایب است از ابو عبد الله که العلم خلیل المؤمن
والحلم وزیره والعقل امیر جنوده والرفق اخوه والبر والده
که الدین متین فاوغلوا فیه برفق و در حدیث حفص بن البختری است
که لا تکرهوا الی انفسکم العبادة و ثبات در راه تا از

مادام که در مقام شود که قلیل عمل در دوام افضل است از کثیر بدون آن حضرت امام
در روایت زراره فرمود احب الاعمال الی الله ما داوم علیه العبد وان قل و مرو
از ثبات است که رنج عزم گردد تا همه عمر رنج ثبات ورزد و انرا
تخلف نکند و در تخلف آن خوف و خطرات چه حقیقت عمل عبارت از ترک
مخاصمت ریخته پس آن جنگ را وفا و ثبات تمام در عمل عزم نکند
و از این راه رفتن مأمور شده که بتدریج بدن و نفس را در تحت طاعت
خود در آورد تا تواند رفتن تکیه بر آن دل که ثبات ورزد مادام
که ثبات ورزد از مرحله راه عازم در آن نگردد و در مرحلهٔ سابق توقف کند
در آن توقف و بیعت حصول مقام در مرحلهٔ اول این سلوک برحلهٔ آخر
روز آن میفرماید در ثبات که مذکور شد یکی از اعمال جبر انسان
مراقبه و این عبارت است از توجه و ملتفت خود بودن در جمیع احوال تا از
آنچه بر آن عزم شده و عهد کرده تخلف نکند و مراتب دیگر که با بنا ساختن
میشود ... چنانچه حدیث حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا بدان اشاره است
و حضرت حمزه در حدیث ثمالی فرمود لیس منا من لم یحاسب نفسه کل یوم
و این عبارت است از آنکه وقتی از شبانه روز جهت سلوک معین کند از برای
رسیدن حساب خود از ابتدای وقت سابق را تفصیل ملاحظه نماید
که آنچه بر آن عزم شده و سایر احکام لازمه آن اعمال که بدن و نفس عضو باشند

خیانت کرده باشد اشتغال بمؤاخذه این عبارت است از آنکه بعد از ظهور
خیانت در مقام تنبیه و سیاست باید بعتاب و خطاب بلکه [illegible]
زجر و ضرب چنانکه کار از اثر [illegible] که در [illegible] تازیانه
داشتی و بعد از حمایه نفس و ظهور خیانت خود بآن تادیب کردی
و دیگری میگذاشت و در این عادت تازیانه دیده رسیده پس وقت است خرقه
پس پرداخته ای لؤال [illegible] سالها است [illegible] و شخص در [illegible]
در عذر [illegible] رد [illegible] از آن [illegible] کرده [illegible] عبادت دیگر کرده
و چنانچه خیانت که [illegible] که [illegible] در [illegible] از زبان
رسیده [illegible] آن [illegible] نهم [illegible] در [illegible] کرده
بمقتضای [illegible] بکردن [illegible] قبل از آنکه شیطان [illegible]
باید [illegible] ارادت و [illegible] عبارت است از تعلق خاطر و [illegible]
و محبت [illegible] بمقتضای [illegible] که از شریعت [illegible] که
[illegible] شریعت و [illegible] باشد و چنانچه [illegible] که در [illegible]
و باید [illegible] در تاثیر [illegible] است تامه [illegible]
[illegible] در [illegible] ولایت [illegible] از [illegible]
و تحصیل محبت [illegible] از منازل است که [illegible] احتیاج [illegible] است که بعد از آن
[illegible] از [illegible] ارادات و اخلاص نسبت [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] و کتب جامعه کلمات شریفه [illegible] از [illegible]

[illegible] لیس فی [illegible] و جتمع الاصاغر و الاکابر است لطیفه [illegible]
[illegible] جمیع اهل قرابت و قواعد از جانب پدر و مادر است [illegible]
آثار رحمت و مهربانی نسبت بجمیع مهربان پدر و مادر که عبارت از [illegible]
است چه از حیوان و چه از غیر [illegible] در [illegible] انها [illegible] است چنانکه حدیث
دال بر آنکه [illegible] شعب ایمانی بر شفقت علی خلق الله [illegible] است از [illegible]
الدیار و دیار [illegible] الجدار [illegible] و حب الدیار شغفن قلبی ولکن
حب من سکن الدیارا باید [illegible] لوازم و شفقت [illegible] که از آن [illegible]
خلوص باطنی غایت تاثیر است [illegible] نسبت [illegible]
و [illegible] مرحله ای است مقابل ارادت [illegible] بعضی [illegible]
و این [illegible] از معظم شرائط است [illegible] اظهار [illegible] که [illegible]
[illegible] ادب [illegible] رفقا [illegible] رفقای [illegible] و دیگری [illegible]
بزبان [illegible] از [illegible] گذشت [illegible] خود [illegible] و طایفه از
ارباب قلوب قرآن [illegible] نخواندی بلکه گرفته مراجعه قبله [illegible]
و با نهایت عجز تلاوت [illegible] و اگر در حضور قرآن نشستندی غایت
ملحوظ داشتندی چنانکه در حضور سلطان نشستندی و بعضی [illegible] شریف
[illegible] بعضی در نشستن و خوردن و [illegible] چنان
دانستی که حاضر است [illegible] حاضر دیدی و او [illegible] ملاحظه کردی و [illegible] در [illegible]
عرض [illegible] و احتراز از الفاظ [illegible] از جمله لوازم است

١٢ نیت و آن عبارت است از خلوص تمام در سیر و حرکت و جمع اعمال از بهر خود
و قطع طمع از اغراض دنیویه بلکه اخرویه بلکه از هر چه بجز حق سبحانه موجود
بلکه باید در اوائل حال هر با نعمة نیت کرده چه از بزرگان گفته شد
که ما تربیة حال ارید آن نداریم پس باید در این مرحله سالک چشم از
دنیا و عقبی در بسته و در رسیدن و دلکش و نوازش [illegible] و قطع بسته
بلکه شرط سلوک در محبت کامله است که محبوب سبحانه نیز خواهش چه میفرماید
سرکار با محبت است و قطع طمع در نزد سالکان عبارت از این مرحله است
١٣ صمت و آن بر دو قسم است عام و خاص و خاص مطلق است عبارت
است از حفظ لسان از زیاده بر قدر ضرورت کلام با ناس و اکتفا به
ضروری با قدر امکان و این قسم سالک را در همه اوقات سلوک بلکه مطلقا لازم
است و آنچه در اخبار وارد است شامل این قسم است چنانچه در حدیث الحمزه
فرموده انا شیعتنا الخرس و از ابی عبدالله الصمت شعار المحبین و فیه رضا
رب العالمین و این از اخلاق الانبیاء و در حدیث دیگر است الصمت
باب من ابواب الحکمة و انه دلیل علی کل خیر است و بعضی از کبار هم چنانچه
در این مکاشفه تا خود بصمت معتاد سازند و صمت خاص عبارت است
از حفظ لسان از کلام با ناس بلکه جوارح مطلقا در این از شرائط
لازمه است در اذکار حضرتیه کلیه و اما در حالت ضرورت نیست
الا به اشاره و در حدیث تعیین در حضرت با عدم امکان
ذکر سوره اوقات سفر به ترتیب در عوض آن انها از چهار چیز اجتناب

نباید مواظبت نمود و کثرت کلام و طعام ١٤ جوع و کم خوردن است و حضرات
که باعث ضعف از سلوک نشود و اجل سوء تربیت نخواهد و این نیز از جمله شروط مهمه است
و حضرت صادق الجوع ادام الروح غذاء الروح و طعام للقلب بیان این مطلب است
و بعضی [illegible] است و این لازم است چنانچه در نزد شط بعضی از کبار
کلامی میباید ١٥ خلوت و آن بر دو قسم است خلوت عام و خاص و از ترک
عزلت نیز گویند عبارت است از کناره کردن از غیر الله از مردمان سیما ابناء زمان و اطفال
و ارباب عقول ناقصه و اهل عصیان و طالبین دنیا بقدر ضرورت و حاجت و اجابت
دعوات با اهل طاعت منافی این خلوت نیست و مکان خالی در او شرط نه و آنچه
از ابی عبدالله منقوله صاحب العزلة متحصن بحصن الله متحرس بحراسة الله فیا طوبی لمن
تفرد به سرا و علانیة و فرموده فر من الناس فرارک من الاسد و الافعی فانه ما ترد
داء قبضه ردا و حرا و فرموده ما من نبی و لا وصی الا و اختار العزلة فی زمانه اما فی
ابتدائه او انتهائه و فرموده کفوا السنتکم و الزموا بیوتکم [illegible]
و آل ذکریه و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوة الدنیا بیان
این دو خلوت از مراحل سیر و جمع و اما خلوت خاص پس اگر چه از جمیع عبادات
و اذکار فاضلتر نیست و لکن طریقه ارباب کار کلیه بلکه در جمیع انها
در نفوس مشایخ طریقت شرط است و [illegible] از خلوت است و شرط
است و این [illegible] از جمله ازدحام و غوغا و استماع صوت [illegible] حال
و حلیت مکان و طهارت [illegible] و باید گنجایش بقدر
ذاکر و عبادت او باشد و [illegible] باشد و بهتر است

که یکی یکی سود داشته باشد و اوراد و دعوات هر شب باشد و ذاکر را خوب است که جمع
و فکر او پراکنده نشود بگوید رب ادخلنی مدخل صدق تا نصیرا بسیار بگوید بسم الله و بالله
و صلی الله علی محمد و آله و دو رکعت نماز کند بعد از آن که در رکعت اول بعد از فاتحه
... نفس ثم استغفر الله ... تا با رضا در رکعت دوم ربنا علیک توکلنا
و الیک انبنا و الیک المصیر باید در اینجا از بعضی ذکر بر روی زمین نشیند یا چیزی که از زمین
برده باشد بوریا و حصیر و در وقت نشستن مواجه قبله بنشیند بر دو زانو یا مربع
و اهتمام در تقطیع ... بجهت ... ١٦ ... بقدری که طبیعت طاقت
باشد ١٧ ... اظهار ... ١٨ مبالغه در تضرع و زاری و ... شکستگی بدرگاه
رب العزة ١٩ احتراز از شبهات بقدر استطاعت ٢٠ تا کتمان ... از
وجیب شروط ... طریقه و ... را در ...
مبالغه ... خواه در علم ... خواه در حالت ...
عالیه و مقامات ... تلقف ... از ... مطلب ...
و تربیه در کلام و محافظت ... شرف از ... و استفید
... بالکتاب ٥ ... و در ...
و فی الصدر لبابات ... بالکلف و ابرت
... فهما تنبت للدرق فذلک ... عبد الله ...
شیء ... منقطع ... علینا
اذکر الله ... که ... اقتدت خصلت ... الزرق
و قلة الکلام ... در حدیث ... گفته ...
الی ... حدیث ... گفت

در هیچ کس نگفتم و در کنج ... کسی گفت حال جیب ... از دنیا رفت ... پنهان
که در این احادیث ... عرض کردم که چنین حالتی است ...
بعد از ... گفتم ... چنین ... گفت و ذاکر
... ٢١ شیخ ... استاد خاص و استاد عام استاد خاص
... که ... منصوص و مخصوص بارشاد ... است که ... غفار
خاص است و استاد عام ... که ... باشد ...
در عموم ... الذکر باشد ... از استاد خاص ...
نیست اگر چه ... مخصوص ... باشد ... او ...
و ... مملکت نیز او ... عام ... سلوک بلکه ... سلوک
در ... تجلیات صفاتیه ... نیز ... از ... و آنچه ارباب
سلوک و ارباب ... ارادات ... شیخ ذکر کرده ...
خاص است اگر چه ... عام نیز ... قیام او ... مقام خاص ...
تفاوت مراتب ... ادب و ارادت ... لازم است و آنچه ...
از توقف ... شیخ ... که طلب سلوک ... شیخ ...
او صورت ... اگر چه چنین است ... مرحله دیگر است ... از ...
موافقت ... ترتیب ... از ... بیاید ...
شرائط ... لازم است ... موافقت استاد نیز ...
و معرف ... خاص ... که ... ایمان ...
... استاد ... نیز ...
... باطنیه و محافظه ... اجزاء ...

نظیر جواب و عادات است و بیان دقائق لطافت و اظهار خفایا
انانیه و حجبهای انفسیه و تبدیل بعض از عادات خوب تا نیست او نباید
فریفته شد چه شرح فرق خواطر و اطلاع بر دقائق و عبور بر اطوار
ظهر زمین در مرا استقرار راز انید و اشارات آنها در مرتبه مکاشفه
روحیه حاصل میشود و از این مرحله تا سیر منزل و مقصد بسی مراحل است و سیر راه
روان این مرحله را طی کرده اند و از این پس از راه قطع بلاد از دنیا امالیه اهل
کشف و از این پس کشف و شهود فتوحات بسیاری از امور حاصل بلکه از تجلیات
صفاتیه نیز بهره بوجود حاصل شود منزل بمنزل برد و آنچه مخصوص و اصلین
تجلیات ذاتیه است و آن نیز قسم ربانیش نه روحانیه و ادراک
معرفت و شرح طریقه دیگر است که باب شماره میشود ۲۲ و ورد دوم عبارت
از ذکر [illegible] و سه کلاه چند که مفتوح است نه از آن باب [illegible] و بعضی سالک است
در عقبات و عوائق و مهمات و از شرائط و لوازم آن ذکر است
و لازم آن [illegible] و غیر مجاز است چه [illegible] و ما ذکر [illegible]
منظر است زمانه در روز [illegible] است مقداری از [illegible] مقداری
مرض است و هم چنین دردی یا دردی [illegible] است و [illegible]
را استماع [illegible] از آن [illegible] اجازه [illegible]
رجوع است [illegible] قابل [illegible] یا اطلاقه است یا حصر [illegible]
[illegible] بقا [illegible] ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ نفی خاطر و ذکر [illegible]
[illegible] از مهمات و [illegible] و وصول طالب است مقصد [illegible] است

رسیدن و توجه آنها و اتیان مواظبت لازم است بسی صعب و [illegible] است بشکل غرض شد
آن است که حصول عمده آنها تعسر دارد اگر چه چنین است بلکه [illegible] استکمال ادویه
غذیه ادویه مستنبه نقص خطرناک و مواضع مستنبه محل عظیم و اکثر
داشته است چه خطر مرحله سابقه را این همچنین تقصیر در مرحله نقص جوارح
و تقصیر باز ماندن از مقصود و رسیدن بمطلوب است مگر آنکه راه حج شوق و خطا را
در آنها بخطا در سه مرحله خطره و خطر [illegible] ملاک ابدیه و شقاوت
سرمدیه است و آنچه شنیده شد از عبارات [illegible] و [illegible] و کرامات و [illegible]
و [illegible] و [illegible] خلق و [illegible] و زندقه و اباحت و دعوای حلول
و اتحاد و [illegible] از این [illegible] و مصدر آنها [illegible] از آنها
چنانچه [illegible] خود [illegible] بسی [illegible] اما نفی خاطر عبارت است از
[illegible] و [illegible] اعظم [illegible] است
و مفتوح [illegible] و [illegible] حقیقیه است و عقبه است [illegible]
و [illegible] طالب اراده صعود [illegible] کند [illegible] از [illegible] جانب [illegible] او [illegible]
[illegible] میدارد و سالک باید در این مقام مانند جبال رواسی ثابت قدم باشد
و [illegible] خاطری که حرکت کند [illegible] ذکر نه پندارد و در [illegible] خدام قاهر
[illegible] که [illegible] است از [illegible]
[illegible] و بس [illegible] ذکر را [illegible] از ذکر نفی خاطر
گفته و این [illegible] که [illegible] نفی خاطر است صعب

و مجاهدهٔ وسوسه‌ها دست نه بر [illegible] مجاهده باید تا این مرحله حاصل شود
چه این مرحله را از باب سلوک عشاق شمرده‌اند و ذکر بشاید به ملاحظهٔ محبوب است
و نقش بر جای او دقیق ملاحظهٔ محبوب روا است که چشم از غیر بالمره پوشیده
شود چه محبوب غیور است و از غیرت او است آنکه چشمی که او را دیده نیارد
که دیگری را ببیند و بر دیده‌ای که از روی او بر داشته شود و دیگری سو نظر کند
کور کند و اگر رد و بدل در این کار شود مبنا به استهزاء باشد و مطلوب جانان
قضا را بر طالب زند که نه سر جوید و نه کلاه. نشنیده که سیفر با بر آنها
جلیس ذاکر نیز [illegible] دیگر سیفر با در این [illegible] ذکر اسم تقیید [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] که محبوب [illegible] را و [illegible] که از محبات او بر خیزد
و قرین شیطان گردد و [illegible] شیطان [illegible] است و [illegible] که باد [illegible] شود بلکه
[illegible] را [illegible] بالجمله [illegible] و [illegible] بلکه [illegible] نفی خاطر [illegible] در [illegible]
شروع در ذکر غیر [illegible] نفی خاطر [illegible] در [illegible] منزل است [illegible]
فترت [illegible] منزل محبوب [illegible] بلکه لازم است در [illegible] و تطییب
[illegible] و کیفیت [illegible] [illegible] را [illegible] با [illegible] یک نوع از ذکر
در نفی خاطر مجوز است و آن است که غرض این ذکر نباشد بلکه رد شیطان باشد
[illegible] غیر را از مجلس براند و محبوب [illegible] نه آنکه مطلوب [illegible]
جای او باشد و غرض و [illegible] او باشد بلکه غرض تخویف و تهدید غیر [illegible]

محقق

باز نیز است که در غایت اشتغال نفی خاطر از اول حال این نوع حمله کند که دفع
آن مشکل شود بجهت دفع آن بذکر پردازد و همین است آنچه سیفر با [illegible] الذین اتقوا
اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون و طریقهٔ محققین این راه و [illegible] از
اول امر در تقدم مبتدی و ارشاد ایشان آنکه البته او را به نفی خاطر کنند پس از
آن به تذکر پردازد اما بجهت نفی خاطر طریقه ترتیب آنکه ابتدا کند به توجه به یک
از محسوسات جمع [illegible] یا چیزی دیگر [illegible] [illegible] الصین نیز مجوز بلکه نیکو است
بهترین طریقه که مدتی چشم ظاهر را بر آن [illegible] [illegible] چشم [illegible]
و [illegible] مرتبه [illegible] باطنیه مرتبه [illegible] حالت حضور [illegible] [illegible]
و بهتر است اربعین یا بیشتر [illegible] حالت [illegible] است استعاذه و استغفار
اطلاق و تعیین عدد و وقت از باب ذکر است و ذکر با [illegible]
حضور است بعد [illegible] بعد از فریضهٔ صبح و [illegible] بعد از فریضهٔ شام
با ملاحظهٔ خلوت و پس از مداومت بر آن مدتی [illegible] حاصل [illegible] گردد
بعقب ضرب که [illegible] است در جانب [illegible] و بالکلیه [illegible]
در [illegible] حالت غفلت [illegible] شود و [illegible] خیالی [illegible] احتمال [illegible] راه [illegible]
و اگر خاطر را دفع کند [illegible] خیال [illegible] حضرت [illegible]
ذکر و مناجات ذاکر و [illegible] خاطر [illegible] تا [illegible] بخشد و الله
[illegible] نفس [illegible] چنانچه از دماغ [illegible] چیزی [illegible] خود [illegible]
سازد بعد از توجه متعدد شود و اگر همچنان خاطر دفع کند بعد از تخلیه [illegible]

سه نوبت استغفار و استعاذه کند سه نوبت کریمهٔ استغفر الله ربی من جمیع
ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و ناظراً و لا حول و لا قوة الا بالله و هر دو
بار استعاذه و استغفار با زبان موافق دارد و باسم یا فتاح یا مفتح
در هر دو مشغول شود و است بر هر تهیه هفت نوبت کریمهٔ سبحان الملک
القدوس الخلاق الفعال ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید
و ما ذلک علی الله بعزیز و لکن نیز باید [illegible] شود تا [illegible] لا موجود الا الله
[illegible] و اگر باز [illegible] ده چند نوبت کریمهٔ [illegible]
ده [illegible] مقدار مشغول شود که ملول شود و بار [illegible] ترک کند و [illegible] نیز
برای مراد است [illegible] تا کیفیت معنوی است [illegible] در این مرحله استغفار
و ذکر یا فتاح است [illegible] در [illegible] بعد [illegible] بعد از فریضه
با [illegible] بعد از فریضه شام [illegible] و در این مرحله تکرار است یا باسط
بسیار کند و اولی است که [illegible] بعد [illegible] بکریمهٔ [illegible]
طریقه [illegible] ذاکر [illegible] خاطر حاصل شود [illegible] است که در دفع
[illegible] خاطر [illegible] ذکر [illegible] استغفار [illegible] استاد خاص [illegible]
خیالیه [illegible] قالبیه است [illegible] بنیات خاص [illegible] توجه [illegible]
و بعد از [illegible] ترقی [illegible] توجه [illegible] استاد خاص و ذکر نفس
و خیال نفس [illegible] است تا بالمره خاطر مندفع گردد و اگر [illegible]
اخلاص [illegible] قلب [illegible] مراتب ذکر [illegible] الله

مندفع گردد و خطراتی مرحله [illegible] و در طره عبارات [illegible] و لاک [illegible]
به توجه [illegible] موجب کثرت [illegible] چنانچه متوجه قدم
از آنجا برتر نهند به پرستش آنچه [illegible] متوجه شود مبتلا گردد سالک قلب خود
[illegible] و از [illegible] خواطر [illegible] در [illegible] ذکر [illegible]
در این مرحله مراعات ترتیب است [illegible] طالب از راه بازی
بلکه با خطار [illegible] مبتلا شود [illegible] ذکر حقیقت دیگر نیست [illegible]
در [illegible] است پس عرض [illegible] از انها توجه [illegible] ذکر و تزیین [illegible]
دل است پس استاد را ارشاد تربیت و طالب [illegible] از [illegible]
و اجابت است [illegible] در ترتیب [illegible] استاد [illegible]
که [illegible] است قرار [illegible] و بعد ذکر خیالی قالبی [illegible] از [illegible]
[illegible] چه غرض [illegible] ترتیب صعود [illegible] است و [illegible] از [illegible]
[illegible] برابطه [illegible] غفلت [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] نورانیت ذاتیه [illegible] است و ظهور عبودیت در آن
کمتر است [illegible] نورانیت [illegible] از ذکر خیالی قالبی [illegible]
است پس [illegible] ذکر [illegible] خیالیه قالبیه [illegible] است [illegible]
مرحله لازم است [illegible] روحانیت [illegible]
[illegible] و در [illegible] روحانیت [illegible] برابطه توجه

بانها و استمرار او در حاضریت و نورانیت آن و رد کر ظاهر گردد از حال
او مانع سیکر دو دل باشد که بجهة قصور بستگی یا تقصیر او در بعضی از مراحل
سابقه معذور نماند که و آثار او در اول ظهور تمام بهیر یابد و از زنار
سایر سطاریان غافل بماند بیل گوئی اجابت و لقطین دیگر در جفن
دفع عرفیت و ... اینها فقه چه تا مراحل توجه بیاید موثر
درجه در جا برسد آثار او شنا و شهیدواری در دفع لطایف
و او خاص میشود و باشد سطار گریا علاوه عرفیت خاص سلک در
دخوف ... و تعطیل بهم رسد لیکن غیر ذالک پس سطار سوره تحقیق
هزار و پس نورانیت آن با ظهوری که یا او سلوک جمع ملیب از یا مستقله
تا کلام صعبه سلک دو جمع ذکر کبیره اکبر و اعظم پس حوه عزم ذکر کرد بعد از
طی مراحل کم ربط سبقت دارد مستطیر ذکر خود او شد فایده باید از
از طار صغیره باشد و درجات ذکر صغیر ترتیب صعود دیانة
بر این است که ذکر قیامی دارد خیالی و خفی و سری و ذاتی و خیالی نقش سلک در
لقالبی و لقمی و هر یک از آنها اثباتی و ثبتی و هر یک از آنها مجموعی و بسطی
و خفی نیز نقش میشود لقالبی و لقمی و باید بیب از بعضی ذکر درجات
خاص است موثر و کیفیت صعود درجات ما ترتیب است اول خیالی قالبی
جمعی اثباتی چه قالبی ازمیل عرفت حدود ترتیب لکن ترجمع جمعیت

ما در حصص بلکه اجتماع حواس قریب دارد اثبات بر ثبت مقدم است
۱ خیالی قالبی جمعی ثبتی ۳ خیالی قالبی بسطی اثباتی ۴ خیالی قالبی
بسطی ۵ خیالی نفسی جمعی اثباتی ۶ خیالی نفسی جمعی ثبتی ۷ خیالی
نفسی بسطی اثباتی ۸ خیالی نفسی بسطی ثبتی ۹ خفی نفسی و اما خفی
قالبی پس از صعود از درجات سابقه باید جستن [illegible] و هم
سری و در بسطی باید انتهای بسط بقلب شد و آنکه ابتدا زبان شد
بسیار خوب است بلکه در بعضی از ینها لازم است و این ده مرتبه از ذکر
بمنزله سلم است که باید درجه بدرجه ترقی نمود و کامل باشد
که سالک قوی حال در علم و عمل او کمتر ده ترات بعضی را در فرصت سلوک گذارد
و لکن تیسر آن در ... مسلم است و سالک از این مرحله ها نگذشته بزرگ گیر
یا اکبر یا اعظم نه پردازد در حد خطر است و طالب سوره باز باید
مکرر آنها بسیار رقت باشد و ... مصلحت داند بلکه ... از درجات
نیز باشد که استاد سالک را باز از صعود بعضی از درجات ... ذکر
بطور دیگر کند که مناسب داند سالک جمع درجات تمام کرد بزرگ ذاتی
شروع کند و این بهتر است که ترجیح ملاحظه حضرت عزت مجرد
از لباس حرف و صوت و به تقیه بصفت مخصوص و دوستاری
کند و نگذارد که ملابسات حوادث از اسم وجود ... حرف رخت
ادله و آن بیت ... بنا بر حدیث ... تا زصفت ذوال

در صفت ذاتی نا شناسایی را بالبصیرت دارد و ادراک در صفت غیر شناسایی
نتوانند بود چه تولة لقصوره نماید و دانا فانا لقصوره نفی نماید و در حدیث
احاطه و ترات صعوده که در این مرحله لیس نفیس است جمیع مسافر و در این
درجات گذشت بذکر کبیر مشغول شد که ذکر نفی و اثبات مرکب است
و ذکر نفی و اثبات مرکب کلمه لا اله الا الله و بسیط یا هو و ذکر است و فواید
مراحل سابقه ذکر قلبی و در این مرحله در مراحل قبل از این بیجا و عبث است بلکه
بطریق نقش مشغول میشود در ذکر است پس عظم و ابر راه و راه را در این
امور بسیار است و از برای آن طرق متعدده است و بهتر آنست که ذکر
ابتدا بطریق و بعد طریق مربع و بعد بطریقی که متأخرین از اجمع البحرین نامند
ذکر کند و حقیر تقدم جمع مجمع البحرین سوره مربع ترشیح میدهم و حبس نفس
و تیم بتقلید صنوبری دلقه و خروج جمیع حروف از زبان حتی دخول معده
در رفق عدد سه و از الا کردن ابتداء به بسمله نمودن و استقبال
و مربع نشستن و چشم بر هم نهادن ضروری است ... در حال عزم
نشستن در جمع البحرین نیز دخول ... از غیر هم و زبان ... و ...
عمل ناقصه لازم است و زبان بکام چسبانیده رو ق ذکر ...
شبها و سحرها و عقب فرائض قرار دادن مطلوب است و باید صورت
ذات در جمیع حالات ملحوظ و عبارت از اراده قطع در ربا ... در تقلید
و زبان حافظها لله بجوه است ... رضای مطلبی و حقیقت اشتغال ...

و بعد از این بذکر اکبر ابتداء بخفی و بعد بسری پردازد و اولی
است که ابتداء بخفی و بعد بسری پردازد و اولی که ابتدا بحرف ... نماید
... باشد و ابتدا مطلوب است که شروع بذکر اعظم کند
که نفی و اثبات بسیط است در این درجات ذکر الله
است و در هیچ از درجات خالی از ذکر ذاتی نباشد
ولیکن الله المذکر بجوم لیقتضی ذاته ... الحقه

حرره جزء هذا الکتاب فی مشهد المقدس الرضوی علیه وعلی آبائه سلام الله
المبارک ... المسلمین الحاج میرزا سید علی رضا ... المرحوم
... فی العالمین و ...
... فی ...
یوم فی غره شهر محرم الحرام سنه ١٣٣٤



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طرق مقرره است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]